

## عوامل مؤثر بر تحرک طبقاتی در ایران

رحمن قهرمان پور\*

### چکیده

در حالی که در جوامع مدرن غربی، دولتها محصول تحولات طبقاتی بوده‌اند، در جوامع غیرغربی و مخصوصاً ایران، دولت طبقات را به منظور نیل به اهداف خود دستکاری کرده است. از همین رو، کارکرد طبقات در کشورهایی مثل ایران بسیار متفاوت از کارکرد آنها در غرب است. مقاله حاضر می‌کوشد نحوه شکل‌گیری طبقات و به طور مشخص دلایل تحرک بالایی طبقاتی در ایران را توضیح دهد. نویسنده مقاله بر این باور است که با تغییر نظام سیاسی در ایران، تحرک طبقاتی مثبت و منفی تشدید شده و این صورت‌بندی اجتماعی را وارد یک مرحله جدید در حال تغییر کرده است. نظام سیاسی همواره کوشیده است برای حفظ قدرت خود طبقات وابسته را ایجاد کند. در این راستا طبقات پایین اغلب در خدمت تضعیف طبقات متوسط بوده‌اند. نویسنده مقاله معتقد است چهار عامل ۱. نظام بین‌الملل؛ ۲. ساختار خاص جامعه ایرانی؛ ۳. دولت؛ و ۴. دین مهم‌ترین عوامل در شکل‌گیری قدرت در ایران و در نتیجه طبقات بوده‌اند.

کلید واژه‌ها: طبقات، طبقات متوسط، دولت ایرانی، تحرک طبقاتی، قدرت،

### نظم

\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه شهید بهشتی

## مقدمه

فهم ثبات و تغییر به عنوان دو عامل کلیدی شکل‌دهنده جوامع در گرو فهم نظام طبقاتی یا قشربندی اجتماعی است. اگر چه با ظهور جوامع مدرن تغییر و به تبع آن توسعه ظهور پیدا کرد، این به معنای نادیده انگاشتن ثبات و تداوم در جوامع مدرن نیست. از همین رو، طبقات هم به تغییر کمک می‌کنند و هم مانع بی‌ثباتی می‌شوند. تفکیک شدن یا تفکیک کردن مردم به طبقات یا اقشار مختلف هم امکان شناسایی و هم امکان کنترل را تسهیل می‌کند. تداوم چنین تفکیکی در جوامع مدرن حاصل تعامل میان دولت و جامعه است. با آنکه تحولات چند دهه گذشته ظاهراً در راستای تقویت جامعه در مقابل دولت بوده‌اند، هنوز در جوامع در حال توسعه دولتها نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات اجتماعی ایفا می‌کنند. این نقش را در بارزترین شکل می‌توان در قشربندی اجتماعی جوامع در حال توسعه مشاهده کرد. اغراق نیست اگر بگوییم شناخت این نظام قشربندی می‌تواند چگونگی تعامل دولت و جامعه را در آینده تا حد قابل توجهی روشن کند.

بحث طبقات، بیشتر صبغه جامعه‌شناختی دارد، ولی با بررسی رابطه قدرت و طبقات می‌توان تبعات سیاسی ساختار طبقاتی را نیز بررسی کرد. قدرت، مفهوم محوری سیاست، رابطه تنگاتنگی با هویت ملی، توسعه، شهروندی و حتی نوع نظام سیاسی دارد. لذا نظام قشربندی اجتماعی غالب می‌تواند در تبیین عدم تکوین شهروندی و هویت ملی در جوامع در حال توسعه کمک زیادی کند. چنین تحلیلی از پایین به بالاست و زمانی تکمیل می‌شود که تحلیل از بالا به پایین (یعنی تأثیر دولت بر طبقات) را به آن اضافه کنیم. این تحلیل می‌تواند مشخص کند دخالت دولت در شکل‌گیری طبقات کدام منابع اجتماعی توسعه را در اختیار دولت قرار داده و کدام منابع را از دست آن خارج کرده است. توجه به نقش دولت در جوامع در حال توسعه ریشه‌های تاریخی دارد، ولی مورد توجه قرار دادن نقش نیروهای اجتماعی و مخصوصاً جامعه در مقابل دولت موضوعی است متأثر از تحولات چند دهه گذشته در نظام بین‌الملل و جوامع توسعه یافته. چنین تأثیری گویای آن است که دولتهای ملی

جوامع در حال توسعه از همان مراحل نخستین شکل‌گیری خود تحت تأثیر نیروهای فراملی نظام بین‌الملل بوده‌اند. عدم تکوین دولت وستفالیایی در جوامع در حال توسعه نشانه آشکاری از یکسان نبودن روند تحولات تاریخی در غرب و کشورهای در حال توسعه است. تا پیش از دوران انقلاب صنعتی جوامع غربی و غیر غربی چندان وابسته به یکدیگر نبودند. اما با انقلاب صنعتی، قدرت غرب در نظام بین‌الملل فزونی گرفت تا حدی که جوامع استعمار شده آن روز نیز مغلوب چنین قدرتی شدند. با افزایش صعودی قدرت غرب در نظام بین‌الملل، صورت‌بندی اجتماعی کشورهای غیر غربی نیز از حالت سنتی خود خارج و تحت تأثیر تحولات جدید قرار گرفت. جوامع غیر غربی هم از دولت و هم از نظام بین‌الملل غرب‌محور تأثیر پذیرفتند. ساختار طبقاتی این جوامع نیز محصول این نیروها بود. در خاورمیانه و از جمله ایران از همان ابتدای شکل‌گیری دولت مدرن نیروهای فراملی غربی حضوری مؤثر داشتند. اکتشاف نفت باعث توجه مضاعف این قدرتها شد؛ توجهی که تا حد کودتا علیه دولتهای برگزیده مردم نیز پیش رفت. در چنین وضعیتی دولت بیش از آنکه محصول ساز و کارهای سیاسی جوامع مدرن صنعتی باشد، برآمده از دل روابط سنتی و طبقاتی جامعه در حال توسعه بود؛ روابطی که در آن قدرت هنوز چهره‌ای سنتی داشت. تعامل نیروهای متعدد در سطوح مختلف شکلی خاص به صورت‌بندی اجتماعی جوامع در حال توسعه و از جمله ایران بخشیده است. شناسایی این نیروها و نحوه تعامل آنها با یکدیگر یکی از شیوه‌های مؤثر برای درک ساختار طبقات در ایران است.

نگاهی به تاریخ معاصر ایران گویای آن است که با تغییر نظام سیاسی حاکم قشر‌بندی اجتماعی نیز دستخوش تحولات چشمگیری شده است. یکی از دلایل این امر افزایش بی‌سابقه تحرک طبقاتی بر اثر اتخاذ سیاستهای اقتصادی و اجتماعی جدید بوده است. وقتی تحرک طبقاتی از حدی معین فراتر رود، نوعی بی‌ثباتی اجتماعی پدید می‌آید که تبعات اقتصادی و سیاسی نیز دارد. یکی از این تبعات تضعیف هویت ملی بر اثر متزلزل شدن جایگاه طبقاتی و به دنبال آن هویت طبقاتی افراد است. از طرف دیگر اگر در چنین وضعیتی مداخله دولت در اقتصاد و جامعه افزایش یابد، دولت مخاطب

اصلی در گیربهای گروهی و طبقاتی می‌شود. سطح مداخله دولت ماهیت و احتمال منازعه طبقاتی را متأثر می‌کند و همین متغیرها نیز منازعات اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از طرف دیگر وقتی گروهها و طبقات معارض دولت را هدف قرار می‌دهند، این امکان وجود دارد که منازعات اجتماعی در نهایت منجر به انقلاب شود،<sup>۱</sup> همچنان که در انقلاب ایران شاهد آن بودیم.

انقلاب ایران در ۱۳۵۷ مثل دیگر تحولات تاریخی عمیق، هم نتیجه تحول ساختار طبقاتی بود و هم ساختار طبقاتی را متحول کرد. استقرار نظام سیاسی اسلامی مستلزم اقداماتی بود که زمینه چنین تحولاتی را فراهم کرد. شعار حمایت از مستضعفان و به دنبال آن مصادره اموال افراد وابسته به رژیم گذشته، تشکیل جهاد سازندگی و هیأت هفت نفری واگذاری مسکن در اوایل استقرار جمهوری اسلامی و از همه مهم‌تر جنگ عراق علیه ایران موجب شد تحرک طبقاتی به صورتی بی‌سابقه افزایش یابد و زمینه را برای تغییر ساختار طبقاتی در دهه دوم انقلاب مهیا کند. در دهه دوم برخی از سیاستهای کلان منجر به تغییر قشربندی اجتماعی خواسته یا ناخواسته متأثر از نظام بین‌الملل بود. خاصه اینکه در این دهه جنگ سرد پایان یافته و نظام بین‌الملل دچار تحولات بنیانی شده بود. سیاست خصوصی‌سازی برای اخذ وام، بهبود روابط با جهان خارج، مهاجرت گسترده افغانی‌ها به ایران، حمله عراق به کویت و ورود مهاجران کرد به ایران، فروپاشی شوروی و ظهور جمهوریهایی جدید در شمال ایران از مهم‌ترین حوادثی بودند که تحرک طبقاتی را در دهه دوم تسریع کردند.

پرسش اصلی این نوشتار این است که عوامل مؤثر بر تحرک طبقاتی ایران چه بوده‌اند و این تحرک، تعامل میان جامعه و دولت را چگونه تحت تأثیر قرار داده است؟ در پاسخ به این پرسش طبیعی است تحرک طبقاتی هم به عنوان متغیر مستقل و هم به عنوان متغیر وابسته لحاظ شود. از طرف دیگر، بررسی تحرک طبقاتی روش مفیدی برای تحلیل طبقاتی در ایران است. اغلب تحقیقات انجام گرفته دربارهٔ تحرک طبقاتی، مطالعات تجربی و آماری‌اند. اما از آنجایی که بحث ما در اینجا محدود به عوامل ایجادکننده است، لذا وجود تحرک طبقاتی را مفروض می‌گیریم. همین طور پرداختن به

ماهیت طبقاتی خود دولت در ایران نیز دارای اهمیت خاص است. در این مورد هدف رسیدن به پاسخ این پرسش است که آیا دولت در ایران با توجه به تحلیل ارائه شده طبقاتی است یا فراطبقاتی؟

### ۱. چرا تحلیل طبقاتی مهم است؟

وقتی از طبقات سخن می‌گوییم واژگانی چون نابرابری، نظم اجتماعی و تضاد طبقاتی به ذهن متبادر می‌شود. چه مطابق ادعای مارکسیست‌ها طبقه را نیروی اجتماعی در نظر بگیریم و چه بنا به گفته غیرمارکسیست‌ها آن را یک واقعیت اجتماعی فرض کنیم، تحلیل طبقاتی می‌تواند در تحلیل بسیاری از پدیده‌های سیاسی که به شدت متأثر از تحولات اجتماعی‌اند، نقش مؤثری ایفا کند. از طرف دیگر، هر چه جامعه در مقابل دولت بیشتر تقویت می‌شود، اهمیت این تأثیرپذیری نیز افزایش می‌یابد. از همین‌رو، در کنار بررسی تأثیرات جهانی شدن بر نقش دولت و جامعه باید تعامل این دو را نیز از منظر طبقات مورد توجه قرار دهیم. امروزه با افول پارادایم دولت و ستفالیایی از توانایی‌های گذشته دولت در بهره‌برداری از منابع بالقوه اجتماعی کاسته شده و جامعه در برخی موارد دولت را پشت سر گذاشته و خود وارد تعامل با نظام بین‌الملل و جوامع دیگر شده است. یک تحلیل طبقاتی با لحاظ عوامل داخلی و عوامل خارجی مؤثر بر تغییر ساختار طبقاتی می‌تواند نشان دهد فرایندی همچون جهانی شدن تا چه حد در افزایش یا کاهش نابرابریها در داخل مؤثر بوده است.

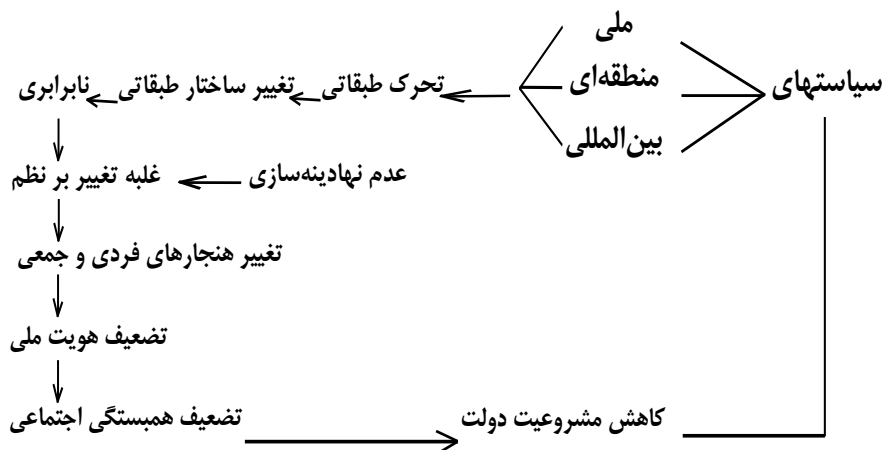
تحلیل طبقاتی نشان می‌دهد چگونه دولتها طی فرایند تغییر ساختار طبقاتی جامعه، مشروعیت خود را حفظ می‌کنند. بر اثر این تغییر ساختار، نابرابری افزایش می‌یابد و چنین مسأله‌ای می‌تواند مشروعیت نظامهای سیاسی را زیر سؤال ببرد. تضعیف مشروعیت نظامهای سیاسی، قدرت دولت در تعامل با جامعه را کاهش می‌دهد. زیرا همه جوامع باید به نوعی نابرابری را توجیه کنند و این همان فرایند مشروعیت‌یابی است. «در جوامعی که از میزان بالایی از نابرابری برخوردارند این امر اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند. آنهایی که جزو طبقات پایین هستند باید بپذیرند موقعیت آنها برحق و

مناسب است. در غیر این صورت نظم اجتماعی و نابرابریهای ساختاری را تنها از طریق اجبار فیزیکی می‌توان حفظ کرد. سنت و عرف دو منبع عمده مشروعیت‌اند.<sup>۲</sup> تحرک طبقاتی می‌تواند این منابع را دچار تحول کند و یکی از راههای این کار عبارتست از تغییر در هنجارها. وقتی درآمد و شیوه زندگی افراد متحول می‌شود، هنجارهای اجتماعی مورد پذیرش آنها نیز تغییر می‌کند. از منظر تغییر، تمامی جوامع مبتنی بر سه پایه‌اند: ۱. مجموعه‌ای از اصول اولیه که پایه اصلی اخلاق و ارزشها را تشکیل می‌دهند؛ ۲. مجموعه‌ای از فرایندها، یعنی ساز و کارهای کارکردی و نهادهایی که نظام را در بر می‌گیرند؛ و ۳. وضعیت ذهنی شکل دهنده درون ما، یعنی احساسات و ادراکات شخصی در عمیق‌ترین حالت خود. در هر دوره تحول تاریخی می‌توانیم بفهمیم تعامل این سه وضعیت چگونه باعث انتقال قدرت شده است. به عنوان مثال سه عنصری که توانست در سرمایه‌داری تحول ایجاد کند عبارتند از: ۱. پی‌گیری منافع فردی منجر به رفاه جمعی می‌شود؛ ۲. ساز و کار مالکیت شخصی و بازار؛ و ۳. وضعیت ذهنی پیشرفت فردی و رفتار رقابتی.<sup>۳</sup> تحول در ساختار طبقاتی ابتدا پایه‌های (۱) و (۳) را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در نتیجه آن کارآمدی نهادهای نظام نیز تحت الشعاع قرار می‌گیرد. وقتی جایگاه طبقاتی افراد شاغل در نهادها به سرعت تغییر پیدا می‌کند، این امکان به وجود می‌آید که افراد نهادها را در خدمت اهداف خویش قرار دهند. تغییر زودهنگام هنجارها بر اثر افزایش مبادلات با جهان خارج و ناتوانی نظامهای سیاسی در تداوم بخشیدن به هنجارهای مزبور تحرک طبقاتی را سرعت می‌بخشد به گونه‌ای که افراد دیگر حاضر نیستند مطابق هنجارهای گذشته شیوه زندگی و درآمد خود را تنظیم کنند. بدین ترتیب موانع هنجاری کسب درآمد از شیوه‌های متعددی که مورد قبول جامعه نیست، کم‌کم از بین می‌رود.

تغییر ساختار طبقاتی یکی از عوامل مهم تغییر در جامعه است، هر چه سرعت این تغییر بیشتر باشد، به همان اندازه سرعت تغییر در جامعه بیشتر خواهد شد. مبنای سنجش این سرعت تحرک طبقاتی است. وقتی تحرک طبقاتی و حتی میل به آن در جامعه‌ای بسیار بالا باشد، این امر گویای آن

است که افراد به دلایل مختلف و از جمله محرومیت و نیز فشار هنجارهای اجتماعی حاضر به ماندن در جایگاه طبقاتی گذشته خود نیستند. اما «محدودیت تحرک طبقاتی بین طبقات مختلف شرايطی را به وجود می‌آورد که در آن الگوهای مشترک زندگی و برخی برداشتهای یکسان از منافع گسترش می‌یابد.»<sup>۴</sup> با کاهش چشمگیر این محدودیت زمینه رشد آگاهیهای مشترک اجتماعی حاکم می‌شود و ضعف نظم یعنی ضعف اطاعت، آرامش و کنترل. زیرا همچنان که آلن بیرو خاطر نشان می‌کند نظم در حد گروههای انسانی به معنای آرامش، انتظام و اطاعت است.<sup>۵</sup> طبیعی است در اینجا هم هنجارها و هم منافع در تضعیف نظم حاکم نقش ایفا می‌کنند.

با از بین رفتن تعادل میان تغییر و ثبات، جامعه به سمت تغییرات شدید میل می‌کند و تضاد نهادینه نمی‌شود. زیرا بر اثر بی‌نظمی حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در همدیگر تنیده می‌شوند و خواستههای اجتماعی شکل مبهمی پیدا می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که نه دولت خواست جامعه را تشخیص می‌دهد و نه شهروندان واقعاً می‌دانند چه می‌خواهند. در جوامعی که دولت سیاستهای پوپولیستی در پیش می‌گیرد این امر مشهودتر است. البته نباید فراموش کرد نهادینه نشدن تضاد در چنین جوامعی بخشی از معضل بزرگی است که می‌توان آن را مشکل نهادسازی نامید. در چنین بستری که هم هنجارها تغییر یافته‌اند و هم نهادی تثبیت نشده است، مشروعیت دولت به دلیل کاهش همبستگی اجتماعی و تضعیف هویت ملی زیر سؤال می‌رود و دولتها برای کسب مشروعیت اقداماتی را در سطوح متعدد ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی انجام می‌دهند. نوع اقدامات مزبور تابع عوامل متعددی از جمله ساختار نظام سیاسی و نوع ارتباط آن با جهان خارج است. نمودار (۱) گویای چنین وضعیتی است.



نمودار ۱

چنین نموداری بیش از آنکه وضعیت جوامع غربی را نشان دهد، گویای وضعیت جوامعی است که در آنها دولت نقش کلیدی در ایجاد طبقات دارد. اما اگر سیاست‌های دولت تحرک طبقاتی را کنترل کند، میزان نابرابری و عدم نهادینه‌سازی کاهش خواهد یافت و ضعف مشروعیت تأثیری بنیادی بر سیاست‌های دولت نخواهد داشت. در ادامه این نوشتار بر جوامع در حال توسعه تمرکز خواهیم کرد؛ یعنی جوامعی که در آنها دولت در مقایسه با دولتهای غربی نقشی به مراتب حیاتی‌تر در تحولات اجتماعی و از جمله تغییر ساختار طبقاتی دارد. سرانجام آنکه در تحلیل طبقاتی بحث طبقه حول چهار مورد شکل گرفته است: ۱. مهم‌ترین معیار تشخیص طبقات؛ ۲. تقسیمات طبقاتی موجود؛ ۳. اعتبار این تقسیم‌بندیها برای افراد؛ و ۴. وجود یا عدم وجود تقسیم طبقاتی در کشورهای صنعتی و آمریکا با توجه به موارد پیش گفته. روش مورد نظر ما در اینجا عبارتست از بحث در مورد تحرک طبقاتی. از آنجایی که وجه مشخصه نظام طبقاتی در مقایسه با انواع دیگر نظامهای قشریندی امکان بالای تغییر در موقعیت طبقاتی است، لذا در صورت اثبات تحرک طبقاتی، طبقاتی بودن جامعه نیز خود به خود معلوم می‌شود. گر چه در صورت لزوم به معیارهای تقسیم طبقات پرداخته خواهد شد، هدف



اصلی همان تحرک طبقاتی ناشی از سیاستهای دولتی است.

## ۲. قدرت و طبقات

شکل‌گیری و تداوم طبقات در یک جامعه رابطه تنگاتنگی با کسب و حفظ قدرت دارد. اگر گروهها یا اقشار اجتماعی که یک طبقه خاص را تشکیل می‌دهند، فاقد ابزارهای لازم برای حفظ جایگاه خود باشند، مرزهای طبقاتی چندان مشخص نخواهد بود. نگاهی به دوران اولیه صنعتی شدن گویای آن است در این دوران هم‌زمان با گسترش تعداد تجار شهرنشین و افزایش قدرت آنها، توانایی زمین‌داران در تأثیرگذاری بر حکومت در حال افزایش بود و این در حالی بود که با گسترش کارخانه‌ها، جاده‌ها و شهرها قدرت نهادهای قدیمی همچون مذهب و نیز اقتدار حاکمان سنتی نظیر پادشاهان رو به افول بود.<sup>۷</sup> به تعبیر ساده‌تر، در دوران انقلاب صنعتی که سرآغاز شکل‌گیری جامعه طبقاتی بود، قدرت غالب قدرت اقتصادی بود. گرچه این به معنای نفی اهمیت قدرت سیاسی و مذهبی نیست. بی‌دلیل نبود مارکس در تحلیل طبقاتی خود دستیابی به ابزار تولید را اصلی‌ترین عامل تمایز و تضاد طبقاتی می‌دانست و وبر نیز طبقه را بر حسب بازار تعریف می‌کرد که خود محصولی مدرن بود.

جدای از دیدگاهی که نسبت به ماهیت قدرت داشته باشیم، می‌توانیم میان بسته بودن نظام طبقاتی و قدرت رابطه مستقیمی برقرار کنیم. به این معنا که بسته بودن نسبی به عنوان یکی از ویژگیهای اصلی نظامهای طبقاتی ریشه در قدرتی دارد که خود طبقات در مقایسه با دیگر صاحبان قدرت کسب کرده‌اند. ادعای اصلی نهفته در تز انسداد این است که کردارهای اجتماعی کسانی که موقعیتهای بالا را در سلسله مراتب قشربندی اشغال کرده‌اند به گونه‌ای است که مانع از راهیابی افراد دارای موقعیتهای پایین به شغل‌های خود می‌شوند. پارکین (Parkin) اساس این تز را چنین بیان می‌کند: «در جوامع سرمایه‌داری مدرن، بورژوازی به واسطه دو ابزار انحصاری خود را به عنوان یک طبقه تثبیت کرد و تداوم بخشید، نخست نهادهای مالکیت و بعد معیارهای حرفه‌ای و آکادمیک.»<sup>۸</sup>

بدین ترتیب در دوران شکل‌گیری نظام طبقاتی در غرب، قدرت در شکل غالب خود اقتصادی بود و جایگاه طبقاتی افراد تا حد زیادی به واسطه چنین قدرتی تعریف می‌شد. بعدها چنین رابطه‌ای دچار تحول شد و مخصوصاً با ظهور دولت رفاه در قرن بیستم، قدرت دولت در برابر جامعه تا حد قابل توجهی افزایش یافت. مطابق آنچه گفته شد، می‌توان در حالت کلی با شناسایی منابع قدرت موجود در جامعه و میزان بهره‌مندی اقشار مختلف از آن، طبقات موجود در جامعه را شناسایی کرد. جیمز بیل از منظر رابطه قدرت و طبقه، طبقات را بزرگترین تجمعات افرادی تعریف می‌کند که به وسیله شیوه‌های یکسان اشتغال و در اختیار داشتن قدرتهای مشابه برای حفظ، تعدیل یا جابجایی روابطی در میان این تجمعات وحدت می‌یابند. در خاورمیانه این طبقات به لحاظ سنتی عبارتند از: طبقه حاکم، طبقه متوسط دیوان‌سالار، طبقه متوسط بورژوا، طبقه متوسط روحانیت، طبقه کارگر سنتی، طبقه دهقان و طبقه چادر نشین.<sup>۹</sup>

نگاهی به ترکیب این طبقات گویای آن است در جوامع خاورمیانه و از جمله ایران همواره دو منبع عمده قدرت وجود داشته و دارد: دین و دولت. گرچه دولت محصول جامعه مدرن است، مطابق آنچه در شیوه تولید آسیایی گفته می‌شود، در جوامع شرقی و از جمله ایران کنترل کننده آب، بیشترین میزان قدرت را در اختیار داشت و خود ایجاد کننده طبقات بود. می‌توان نشان داد دولتهای مدرن خاورمیانه تا حد قابل توجهی ادامه دولتهای سنتی موجود در این منطقه‌اند. تعامل خاصی که میان دین و دولت در ایران و خاورمیانه وجود داشته، طی زمانهای مختلف متأثر از عوامل بیرونی و درونی مختلف بوده و این باعث شده است ساختار طبقاتی شکل خاصی به خود گیرد؛ یعنی کاملاً متفاوت از ساختار طبقاتی بعد از انقلاب صنعتی باشد. وقتی انقلاب صنعتی آغاز شد، غرب انقلاب فرهنگی منجر به سکولاریسم را پشت سر گذاشته و لذا قدرت ناشی از مذهب تا حد قابل توجهی کاهش پیدا کرده بود. اما در همین دوران دولتهای مدرن در خاورمیانه (ایران، عثمانی و مصر) در حال ظهور بودند و مذهب همچنان نقش مهمی در جامعه و حتی شکل‌گیری دولت داشت. لذا می‌توان گفت از

همان ابتدای پیدایش قشربندی اجتماعی در ایران دو عامل در شکل‌دهی به طبقات اهمیت داشت و این دو عامل همانا دو منبع اصلی قدرت یعنی دولت و دین بوده است. علت تأکید بر نقش دین، به جز عدم تکوین روند سکولاریسم در ایران ناتوانی دولت برای کسب هژمونی به معنای مورد نظر گرامشی است. حتی در برخی موارد دولتها در راستای تلاش برای کسب هژمونی و نیز مشروعیت به دین متوسل می‌شدند. تعامل دین و دولت در ایران همواره در دو سر طیف تقابل و همکاری در نوسان بوده است. چنین تعاملی مخصوصاً بعد از دوران صفوی و شکل‌گیری ساختارهای دینی به کمک دولت، شکل آشکارتری به خود گرفته است. به عبارت دیگر، از این زمان به بعد است که دین نیز همانند دولت متولیانی پیدا می‌کند. متولیانی که در صورت نیاز می‌تواند توده مردم را با استفاده از ابزارهای دینی متحد کند. این متولیان به لحاظ اقتصادی متکی بر دو پایه‌اند، موقوفات و سهم امام و این دومی مختص علمای شیعه است. در این تعامل هرگاه دولت به صورت موقتی دچار ضعف شده، ساختارهای دینی را تقویت کرده است، اما قدرت علمای دینی صرفاً متکی بر درآمدهای خاص غیرتولیدی نبود. آنها برآمده از دل توده مردمی بودند که آشنایی چندانی با غرب نداشتند. معرفت آنها معرفتی بومی بود و در زیستی تنگاتنگ با اقشار مختلف مردم شکل گرفته بود و از همین رو هرگاه اراده می‌کردند و شرایط به دلیل ضعف نظارت دولت مرکزی مهیا بود، می‌توانستند در دورترین نقاط کشور مردم را علیه حکومت متحد کنند. ساده‌زیستی متولیان دین و بی‌اعتنایی نسبی آنها نسبت به انباشت ثروت مادی، اعتباری خاص را برای آنها به همراه آورده بود. بنا به دلایل فوق و دلایل متعدد دیگر روحانیون در جامعه ایرانی که اغلب جمعیت آن ساکن روستا و به صورت سنتی طرفدار وضع موجود بودند، به مثابه نیروهایی عمل می‌کردند که قادر بودند ایده‌های جدید برآمده از دولت را به زبان سنتی در میان مردم رواج دهند.

در تعامل دولت و دین در ایران، این دو هیچ‌گاه در هم ادغام نشدند؛ زیرا هیچ یک واجد هژمونی لازم نبودند. حتی در بهترین حالت دین و نهادهای برآمده از آن هویت خود را حفظ کردند

و همزمان و موازی با دولت به حیات خود ادامه دادند. از منظر تحلیل طبقاتی، تعامل دین و دولت در ایران متشکل از سه عنصر مشترک ولی نه الزاماً همسو بود: ۱. هر دو منبع قدرت بودند؛ ۲. هر دو عامل تحرک طبقاتی بودند؛ و ۳. هر دو درون ساختارهایی خاص عمل می‌کردند. ظهور دولت مدرن جز در فواصل کوتاه تاریخی، تأثیر چندانی بر این عناصر نداشته است. احمد اشرف می‌نویسد که با برآمدن دوران جدید و برقرار شدن نظارت دولت بر اوقاف، روحانیت سنی استقلال مالی خود را از دست داد، در حالی که روحانیت شیعه با اتکا به خمس نه تنها استقلال نسبی خود را حفظ کرد بلکه با توسل به شبکه جمع و خرج خمس بر وحدت درونی بازار و مسجد افزود و سبب افزایش نفوذ آن در یکدیگر شد. همسازی بازار با تحولات اقتصادی و رشد سریع شهرها و تداوم نقش اقتصادی و رونق مالی بازارها که در ایران وضعی استثنایی داشت، منابع مالی عظیمی در اختیار روحانیت گذاشت و بدین‌گونه با پیدایش طبقات جدید، محور بازار و مسجد پایگاه نیرومندی برای تداوم و حراست از نهادهای و شیوه سنتی زندگی شهری شد.<sup>۱۰</sup>

برای فهم بهتر تعامل دین و دولت، آگاهی از ماهیت آنها و نیز کارکردشان به عنوان مقولات اجتماعی و سیاسی ضروری است. دولت مدرن در ایران که به مفهوم اخص آن بعد از کودتای اسفند ۱۲۹۹ شکل گرفت، در تعامل با نیروهای فراملی و فروملی تکوین پیدا کرد. حضور قدرتهای استعماری فراملی در خاورمیانه و نفوذ آنها در دولتهای منطقه مانع از آن شد دولت ملی و ستفالیایی به مفهوم غربی آن در خاورمیانه شکل بگیرد. از همین رو، وقتی از دولت در ایران سخن می‌گوییم باید به خاطر داشته باشیم این دولت به لحاظ تاریخی همواره با نیروهای فراملی اختلافات اساسی داشته است. از طرف دیگر، خود دولت برآمده از دل جامعه ایرانی بود و از همین رو تعامل آن با جامعه بیش از آنکه متأثر از شرایط دنیای مدرن در حال ظهور و تکوین باشد، تحت تأثیر شرایط خاص جامعه ایرانی بود. اما شاید بهتر باشد به جای تعامل دولت با جامعه در ایران پیش از قرن بیستم، از تعامل دولت با روحانیون به عنوان اصلی‌ترین نیروی اجتماعی جامعه سنتی سخن بگوییم. جامعه‌ای که اکثر جمعیت آن ساکن

روستاهای دور افتاده بودند و جهان‌بینی کاملاً متفاوتی بر آنها حاکم بود، به همین دلیل دولتها از طریق ارتباط با روحانیون به عنوان گروه واسط جامعه را کنترل می‌کردند. این ادعای نظریه شیوه تولید آسیایی که حاکم مستبد شرقی قدرت خود را از ماهیت ازهم گسیخته جامعه‌اش می‌گیرد، چندان اغراق‌آمیز به نظر نمی‌رسد. به عنوان مثال، در مورد علت موقعیت برتر دولت در ایران عصر قاجار دو تبیین وجود دارد: در تبیین نخست گفته می‌شود دولت دارای نهادهای بوروکراتیک گسترده‌ای است. در تبیین دوم نیز علت قدرتمند بودن دولت، روستانشینی اکثریت جمعیت است؛ به عبارت دیگر، در این حالت قدرت دولت ناشی از ضعف جامعه است.<sup>۱۱</sup>

### ۳. به سوی مدلی برای تحلیل طبقات در ایران

با در نظر گرفتن آنچه در بخشهای پیشین گفته شد، می‌توان این ادعا را مطرح کرد که جامعه ایرانی جامعه خاصی است و عناصر متعدد و گاه متضادی در تکوین آن در قرن گذشته نقش ایفا کرده‌اند. ایران در عین تأثیر پذیرفتن از نظام بین‌الملل و نیز داشتن برخی خصوصیات مشترک با کشورهای همجوار و مخصوصاً کشورهای خاورمیانه، ویژگیهایی مخصوص نیز دارد. این ویژگیها معلول تاریخ، شیوه زیست و تولید، قرائت خاص از اسلام، تنوع قومی و فرهنگی و برخی عوامل دیگر بوده است. به رغم این تفکیک نمی‌توان مدعی وجود متغیرهایی کاملاً ملی یا فراملی شد، زیرا هیچ متغیر بالذات مستقلی وجود ندارد؛ همین طور خاص بودن جامعه ایرانی چیز شگفت‌آوری نیست، زیرا همه جوامع کم و بیش ویژگیهای خاص خود را دارند به گونه‌ای که حتی کار تجزیه و تحلیل را نیز مشکل می‌کنند. به عبارت دیگر، جوامعی نظیر ایران هنوز به مرحله یکسان‌سازی و ایجاد هویت مشترک وارد نشده‌اند و به همین دلیل نیز مسایل آنها با مفروضات جوامع صنعتی که مرحله دولت-ملت‌سازی و ایجاد هویت ملی را پشت سر گذاشته‌اند و حتی وارد مرحله هم‌گرایی هویت ملی با هویت فراملی نیز شده‌اند، قابل تحلیل نیست. واضح است وقتی از طبقات در ایران سخن می‌گوییم، هدف

بررسی مسأله طبقاتی ایران با مفروضات جامعه طبقاتی اروپایی بعد از انقلاب صنعتی نیست. طبقات در ایران بیش از آنکه نیروی اجتماعی و محصول روابط تولید باشند، یک واقعیت اجتماعی تحلیلی‌اند و از همین رو نکات اشتراک اندکی با انواع اروپایی خود دارند.

عوامل متعددی باعث شده‌اند طبقات در ایران از انواع اروپایی آن متفاوت باشد. این عوامل را می‌توان در سه سطح فراملی (نظام بین‌الملل)، ملی (دولت) و فروملی (دین) مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. تعامل این سه سطح با یکدیگر باعث شده است طبقات مستقل در ایران یا شکل نگیرد و یا در صورت شکل‌گیری نطفه‌های اولیه آن به دلیل آشوبهای سیاسی و اجتماعی از بین برود. طبقات در ایران فاقد عنصر استمرار به عنوان ویژگی اصلی جوامع و طبقات غربی بوده‌اند و یکی از دلایل این عدم استمرار، تحرک شدید طبقاتی به واسطه عملکرد سطوح مختلف بوده است. عوامل مورد بحث عبارتند از: ۱. دولت و نقش آن در تحرک طبقاتی؛ ۲. دین و نقش آن در تحرک طبقاتی؛ ۳. نظام بین‌الملل و طبقات در ایران؛ ۴. ساختار خاص قدرت در ایران؛ و ۵. ساختار خاص جامعه ایرانی. در ذیل به بررسی هر یک از عوامل مزبور می‌پردازیم.

### ۱.۳. دولت و تحرک طبقاتی در ایران

نخستین پرسش در رابطه با نقش دولت مدرن ایرانی در تحرک طبقاتی (چه به طرف بالا و چه به طرف پایین)، چرایی این اقدام است. رهیافتهای مختلف پاسخهای مختلفی برای این پرسش دارند، اما آنچه در اینجا مورد توجه قرار می‌گیرد، پاسخ به این پرسش از منظر تعامل دولت با جامعه است؛ به این معنا که این تعامل بیشتر وجود نداشت و یا خیلی ضعیف بود. درست است دولت مدرن در ایران نیز واجد برخی خصلتهای دولتهای گذشته بود، ولی در عین حال برای تثبیت خود نیازمند ایجاد وحدت و هویت ملی به عنوان نخستین نموده‌های یک جامعه مدرن متعامل با دولت بود. اصلی‌ترین مانع انجام چنین اقدامی ساختارهای خاص سنتی ایرانی بود. اگر بخواهیم دقیق‌تر به واژه ساختار

پیردازیم، باید خاطر نشان کنیم چنین ساختاری صرفاً ناشی از شیوه تولید و مالکیت به عنوان عوامل اصلی صورت‌بندی اجتماعی نبود. در ایجاد چنین ساختاری ایده‌ها نیز نقش بسزایی داشتند. با عنایت به این نکته، به نظر می‌رسد تعریف تکوین‌گرایان از ساختار در این مورد مفیدتر باشد. تکوین‌گرایی تأکید می‌کند بازیگران بین‌المللی درون ساختاری قرار دارند که هم هنجاری و هم مادی است (هم شامل قواعد و هم شامل منابع) و این امکان را به وجود می‌آورد در شرایط خاص بازیگران هویت‌ها و هنجارهای مشترکی تولید کنند که منجر به صلح پایدار شود.<sup>۱۲</sup>

دولت مدرن در ایران نیز همانند جامعه از ساختاری تشکیل شده بود که جنبه‌های مادی آن سنتی ولی ابعاد هنجاری و ذهنی آن مدرن بود. اولین سالهای تشکیل دولت مدرن در ایران در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مقارن بود با اوج‌گیری ناسیونالیسم لیبرال در خاورمیانه. رضا شاه و آتاتورک هم زمان با هم اصلاحاتی را آغاز کردند که هدف از آنها تضعیف ساختارهای سنتی و تقویت ساختارهای مدرن بود. این دو کشور که در گذشته صاحب تاریخ درخشانی در مشرق زمین بودند، کوشیدند با ایجاد تحول در داخل، پرستیژ گذشته و باستانی خود را احیاء کنند. مانع اصلی انجام چنین کاری عبارت بود از طبقاتی که حول شیوه تولید سنتی و نیز هنجارهای سنتی شکل گرفته بودند، یعنی زمینداران و روحانیون. دولت برای مقابله با این دو طبقه نیازمند آن بود طبقات جدیدی را به وجود بیاورد که به هنجارها و ساختارهای جدید در مقایسه با هنجارهای سنتی وفاداری بیشتری داشته باشند. گسترش بوروکراسی دولتی، ایجاد ارتش منظم، تغییر نظام آموزشی و تبلیغات ایدئولوژیک از جمله اقداماتی بودند که در این راستا صورت گرفتند. نتیجه این اقدامات را می‌توان شکل‌گیری و رشد طبقه متوسط دانست. اما این رشد همزمان بود با تحرک رو به بالای طبقات پایین و تحرک رو به پایین یا منفی طبقات سنتی زمیندار و روحانی.

سیاستهای دولت مدرن در ایران همواره موجب تحرک مثبت برخی طبقات و تحرک منفی طبقات دیگر شده است. به دلیل خصلتهای ایلی و سنتی دولتهای مدرن، کسانی که تحرک طبقاتی

مثبت انجام می‌دادند، باید وفاداری خود را به حکومت از طرق گوناگون نشان می‌دادند. راپورتچی، مخبر و حقوق‌بگیر دولت اشاره به گروه‌های مزبور داشت. چنین اقداماتی را ذیل اولویت داشتن قدرت سیاسی بر اقتصادی و تلاش دولتهای مدرن برای حفظ این قاعده می‌توان توجیه کرد. این خصلت به ارث رسیده از دولت مستبد شرقی همواره مانع از آن می‌شد طبقات جدید استقلال عمل داشته باشند. «رضا شاه و محمدرضا شاه هر دو قادر به کنترل اقشار غالب بودند، اگر چه فرصتهایی را برای پیشرفت و منفعت مادی افراد فراهم می‌نمودند، اما از سازماندهی و مشارکتشان در فعالیتهای سیاسی مستقل جلوگیری می‌نمودند. تنها به طور غیررسمی اعضا برگزیده سیاسی قادر بودند انجمنهای کم رنگی از قبیل دوره‌ها یا خانه‌های مخفی فراماسونری تشکیل دهند. اضافه بر آن، هر دو سیاستمداران آزاد اندیش و متنفذ را با یاران مطیع و منطبق با خود تعویض نمودند؛ رهیافتی که در مواقع بحرانی داخلی و خارجی برایشان گران تمام شد. برای نمونه رضا شاه کارگزاران عمده دولت نوین خود همچون علی‌اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز و ژنرال حبیب‌الله خان شیبانی را حذف یا از پست خود برکنار نمود.»<sup>۱۳</sup>

در مقابل گروه‌هایی که به واسطه سیاستهای دولت صعود عمودی انجام داده، طبقه خود را عوض می‌کردند، گروه‌هایی قرار داشتند که دچار تحرک طبقاتی منفی شده، به طبقات پایین نزول می‌کردند و به مخالفان بالقوه نظام حاکم تبدیل می‌شدند. به عنوان مثال، در دوران رضا شاه سیاستهای خاص اعمال شده نسبت به روحانیون موقعیت سیاسی و اقتصادی آنها را به شدت تضعیف کرد. «تنزل در پایگاه اجتماعی و انقباض تدریجی فرصتهای اشتغال در نقشهای سنتی، بسیاری از علما و طلاب را وادار نمود لباس خود را تغییر داده و در جستجوی شغل در نهادهای جدید مثل مدارس عمومی، وزارت دادگستری و دفاتر ثبت باشند.»<sup>۱۴</sup> در نقطه مقابل این سیاست، تشکیل ارتش منظم باعث شد بسیاری از افراد طبقات پایین و روستایی جذب آن شده، طبقه خود را عوض کنند. افزون بر این، در این زمان تنها کسانی می‌توانستند در ادارات استخدام شوند که در مدارس دولتی و نه مکتب‌خانه‌های سنتی آموزش



دیده بودند. این اقدامات مداخله‌جویانه دولت به جای آنکه باعث رشد تعامل طبقات با یکدیگر شود، باعث افزایش تعامل این طبقات با دولت شد. اما همان‌گونه که در ابتدا ذکر شد، مداخله بیش از حد دولت در اقتصاد و جامعه باعث می‌شود دولت هدف اصلی مبارزات اجتماعی قرار گیرد. در حالت کلی، سطح کم مداخله دولت این احتمال را که دولت هدف مستقیم کنشهای جمعی باشد، کاهش می‌دهد و لذا احتمال انقلاب نیز کاهش می‌یابد. در چنین حالتی تخصیص و انباشت سرمایه به وسیله یک نظام بازار خود تنظیم‌کننده غیرسیاسی، غیر متمرکز و مجرد صورت می‌گیرد و از آنجایی که چنین بازاری مجرد است، لذا نمی‌تواند مورد تهاجم قرار گیرد. وقتی دخالت دولت کم است، تصور می‌شود دولت به نفع منافع اجتماعی و همگانی عمل می‌کند. در چنین وضعیتی ممکن است دولت نه به عنوان یک نیروی ایجادکننده شکاف بلکه به عنوان یک نیروی همگراکننده جلوه کند. در نهایت سطح پایین دخالت دولت در اقتصاد احتمال تشدید منازعه طبقاتی را افزایش می‌دهد و تشدید تعارض طبقاتی نیز باعث می‌شود دولت هدف اصلی حملات قرار نگرفته، در نتیجه احتمال انقلاب کاهش یابد.<sup>۱۵</sup> در مورد استفاده دولت پهلوی از طبقات پایین جامعه برای نیل به اهداف خاص خود، علی‌امینی خاطره جالبی را نقل می‌کند. روزی وی برای دیدار با مردم جنوب شهر تهران عازم آنجا شده بود، طیب حاج رضایی فردی را به عنوان سخنگوی جنوب شهر پشت میکروفون فرستاد و این فرد در بخشی از سخنان خود چنین گفته بود: «... این درست است که صاحبان قدرت و دولت از سالها پیش هر وقت به مناسبتی جمعیت و دسته و بزن بهادر لازم داشته‌اند، آمده‌اند و از این ناحیه به خیابانهای شهر و در دعوای سیاسی و انتخاباتی و غیره آدم برده‌اند. اما وقتی که بر خر مراد سوار شده‌اند برای مردم این ناحیه هیچ کاری نکرده‌اند. صاحبان قدرت گویی به قصد و عمد این کار را می‌کنند، چون لات لازم دارند.»<sup>۱۶</sup> چنین امری گویای این واقعیت است که تا چه حد دولت حتی در امور جزئی و برای مقابله با گروههای مخالف، از ضعف اقتصادی و فرهنگی طبقات پایین بهره‌برداری می‌کرد و نتیجه این امر چیزی نبود جز مخاطب قرار گرفتن دولت در همه امور اجتماعی و اقتصادی.

خلاصه آنچه را در این قسمت گفتیم می‌توانیم در نمودار (۲) بیابیم. این نمودار نشان می‌دهد در ساختار دولت مدرن ایرانی، هنجارها متأثر از نظام بین‌الملل نیز هستند، چه به صورت مثبت و ایجابی و چه به صورت منفی و سلبی. این هنجارهای جدید در آمیزش با ریشه‌های سنتی دولت ایرانی و رفتار آن ساختار دولت مدرن را شکل می‌دهند. این ساختار برای تثبیت خود در مقابل رقبای اصلی‌اش و مخصوصاً مذهب نیازمند دخالت بیش از حد در اقتصاد و جامعه است تا امنیت خود را حفظ کند. دولت در انجام چنین کاری اغلب از طبقات پایین جامعه بهره می‌گیرد. سیاست‌های خاص دولت منجر به تحرک مثبت برخی طبقات و تحرک منفی برخی طبقات دیگر می‌شود. عده‌ای از آنهایی که تحرک منفی را تجربه کرده‌اند، یا به خارج از کشور تبعید می‌شوند و یا خود اقدام به مهاجرت می‌کنند و گروه مخالفی را در خارج از کشور تشکیل می‌دهند. نتیجه این اقدامات هدف قرار گرفتن دولت و به تبع آن کاهش منازعه طبقاتی و نیز ضعف هویت ملی است که این نیز منجر به ضعف مشروعیت نظام سیاسی موجود می‌شود.



در صورتی که شرایط قابل کنترل و غیر قابل کنترل در همدیگر ادغام شوند، این احتمال وجود دارد که تغییر ساختار طبقاتی از طریق تضعیف مشروعیت نظام منجر به انقلاب شود. طبیعی است با گذشت زمان اهمیت متغیرهایی همچون نظام بین‌الملل تغییر می‌کند و لذا متغیرهای فراملی نیز به صورت قابل توجهی تأثیرگذار می‌شوند.

### ۲.۳. دین و تحرک طبقاتی

حوزه دین به خاطر آمیزش با ارزشها و هنجارها، حوزه خاصی است، اما شکی نیست دین نیز مثل سایر پدیده‌های اجتماعی می‌تواند به عنوان یک مقوله اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد، چون بخشی از فهم دین و شاید بخش عمده آن از طریق فرایندهای اجتماعی صورت می‌گیرد. شاید به این دلیل است که دین در جوامع مختلف کارکردهای مختلفی دارد. به نظر می‌رسد میان خود دین و تفسیر از دین تفاوتی نباشد. حتی گفته می‌شود میان اسلام و جامعه اسلامی و اندیشه اسلامی تفاوت وجود دارد.<sup>۱۷</sup> به همین دلیل در تحلیل رابطه میان دین و تحرک طبقاتی باید به این تفکیک توجه کرد.

مفسران مختلف برداشتهای متعددی از متون مذهبی ارائه کرده‌اند و در برخی موارد این تفسیرها حتی متناقض نیز بوده‌اند. این مسأله به این بحث دامن زده است که آیا دین یک ذات ثابت دارد یا تغییرپذیر است. در یک سطح بالاتر، حتی گفته می‌شود ادیان الهی در مقایسه با یکدیگر نیز حاوی عناصر مشترک ثابت نیستند. «وجود تاریخی ادیان مسلم است لکن وجود یک ذات و روح مشترک در میان همه آنها امری مسلم نیست و بلکه اثباتش نزدیک به محال است. ادیان، افراد یک کلی به نام دین نیستند و بیش از اینکه اشتراک در ماهیت داشته باشند، با یکدیگر شباهت خانوادگی دارند.»<sup>۱۸</sup> این قاعده در مورد رابطه دین و تحرک طبقاتی نیز صادق است. برخی از ادیان نظیر بودائیسیم و حتی تا حدی مسیحیت وجود فاصله طبقاتی را می‌پذیرند و چندان بر عدالت پافشاری نمی‌کنند. در مورد اسلام نیز برداشتهای از رابطه دین و طبقات متفاوت است. «برخی با توجه به آیه ۳۱ تا ۳۵ سوره زخرف تصور کرده‌اند خداوند بعضی را برتر و متنعم قرار داده و گروهی را کارفرما و مسلط و گروه دیگری را فرو دست. بنابراین وجود طبقات در جوامع انسانی امری جبری و مقتضای طبیعی و خواست حق تعالی است و از آن گریزی نیست.»<sup>۱۹</sup> این در حالی است که عده‌ای دیگر چنین برداشتی را رد می‌کنند. مخصوصاً برخی از اندیشمندان مسلمان شیعه عدالت را اصلی‌ترین شعار اسلام می‌دانند. در

ایران پیش از عصر صفویه که هنوز شیعه دین رسمی نشده بود، تفسیرهای متعددی از مسئله عدالت و فاصله طبقاتی در اسلام وجود داشت. با روی کار آمدن صفویه در ایران و رواج مذهب تشیع، شاهد آن هستیم که تفسیرهای دینی از پشتوانه سیاسی نیز برخوردار می‌شوند و بدین ترتیب قرائت رسمی از دین رواج پیدا می‌کند. کم‌کم با مستقل شدن روحانیون از دولت قرائت‌های مستقل از قرائت رسمی نیز شکل گرفت. در این قرائت‌های مختلف تأکید می‌شد برابری و عدالت جزو شعارها و اهداف اساسی اسلام است. اگر چه در مورد نحوه برقراری عدالت میان حاملان دین اختلاف وجود داشت، مسأله اساسی این بود که همه آنها وجود نابرابری مادی در جوامع اسلامی را رد می‌کردند و معتقد بودند در اسلام فضیلت به مادیات نیست بلکه به معنویات است. «در قرآن ملاک برتری و ارزش در نزد خدا، همانا بعد معنوی است نه مادی، زیرا قرآن می‌فرماید، «و رحمت پروردگار بهتر است از اموالی که اینان جمع کرده‌اند.»<sup>۲۰</sup> نفس چنین باوری اعتقاد به امکان تحرک طبقاتی است، زیرا هیچ طبقه‌بندی مادی را قبول ندارد. در یک نگاه ارتدکس دینی، حتی داشتن ثروت نشانه‌ای است از عدم عنایت خداوند. مراسم سنتی شیعیان در ماه محرم و نیز توجه مسلمانان به نذورات در ماه رمضان، همواره عاملی بوده است در راستای جلوگیری از تفکیک طبقات اجتماعی از یکدیگر. حج به عنوان بزرگترین مراسم اسلامی نافی وجود شکاف طبقاتی است و مسلمانان را در یک حالت نمادین در کنار یکدیگر قرار می‌دهد بی‌آنکه بتوان فقیر و غنی را از همدیگر تشخیص داد.

یکی دیگر از کارکردهای اجتماعی دین در ایران تبدیل شدن روحانیون به واسطه میان جامعه و دولت است. این کارکرد خود متأثر از تقویت جایگاه روحانیون بود. با گسترش مراسم مذهبی مخصوصاً بعد از دوران صفوی حضور روحانیون در رخداد‌های اجتماعی به شدت گسترش پیدا کرد تا حدی که دولت‌ها مجبور شدند برای برقراری ارتباط با توده مردم از روحانیون استفاده کنند. بدین سان مراسم مذهبی تبدیل به مکانی برای مقاومت در برابر اقتدارگرایی دولت و تمایل آن برای مداخله بیش از حد در امور اجتماعی و اقتصادی شد. چنین تعاملی میان دولت-روحانیون-مردم چند نتیجه عمده به

همراه داشت که می‌توان به صورت خلاصه در زیر به آنها اشاره کرد:

#### الف. شکل‌گیری نهادهای مذهبی موازی با نهادهای دولتی

از دوران صفوی به بعد نهادهای مذهبی و نیز روحانیون بیش از دیگر نهادهای سنتی موجود و طبقات اجتماعی مصونیت داشتند و این امر به حیات موازی آنها در کنار نهادهای دولتی یاری رسانید. مساجد، حسینیه‌ها، تکیه‌ها، مراسم ازدواج و مرگ و حتی قضاوت و نیز تدریس در مکتب‌خانه‌ها جزء مکانها و اموراتی بودند که در کنار آموزش و محاکم محلی و دیگر نهادهای دولتی تا حد زیادی در اختیار روحانیون باقی ماندند. ساختار خاص جغرافیایی ایران و وجود مناطق دور افتاده‌ای که از کمترین امکانات ارتباطی محروم بودند، به تداوم چنین وضعیتی کمک می‌کرد. حتی در سالهای نخستین حکومت رضا شاه در شهرهای کوچک مکتب‌خانه‌های سنتی روحانیون برقرار بود و هنوز مردم به دولت از منظر مذهبی می‌نگریستند.

#### ب. تمرکز سازمان روحانیت

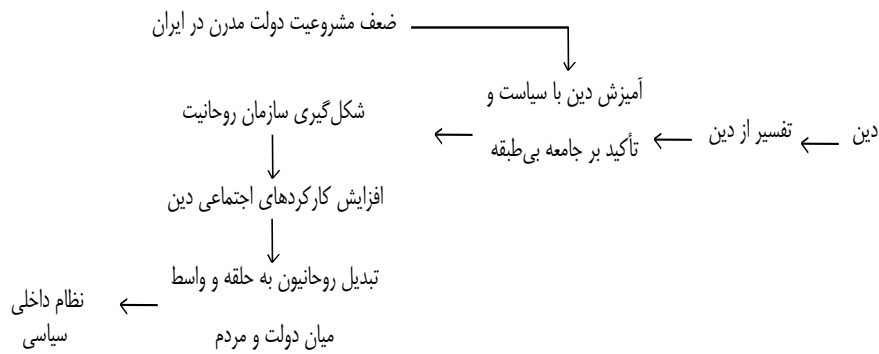
تحولاتی که در اوایل قرن بیستم و مخصوصاً بعد از اقدامات رضا شاه در احداث جاده‌ها و وصل کردن شهرها اتفاق افتاد، باعث شد سازمان روحانیت نسبت به گذشته تمرکز بیشتری پیدا کند. این تمرکز جنبه مالی نیز داشت. «تا صد سال پیش که تمدن جدید به ایران نیامده بود و وسایل ارتباط بین شهرها کمتر بود مردم هر شهری معمولاً وجوهات خود را به علمای همان شهر می‌پرداختند و در همان جا مصرف می‌شد. ولی در یک قرن اخیر در اثر پیدایش وسایل جدید ارتباطات و نزدیک شدن منطقه‌ها به یکدیگر عادت بر این شد وجوهات به همان کسی داده شود که مرجع تقلید است. نتیجتاً سهم امام تمرکز پیدا کرد و زیارتها و زعامتها و قدرتهای بزرگ به وجود آورد.»<sup>۲۱</sup> تمرکز طبقاتی به نوبه خود تحرک طبقاتی ذکر شده در سطور پیشین را تقویت کرد.

## ج. تحرک طبقاتی بالا در میان روحانیون

بررسی تاریخ تحولات سیاسی ایران و مخصوصاً تعامل میان دولت و جامعه گویای آن است که روحانیون به عنوان واسطه میان جامعه و دولت همواره از شأن اجتماعی خاصی برخوردار بوده‌اند و این شأن اجتماعی برای آنها موقعیت خاص اقتصادی نیز ایجاد کرده است. یکی از روحانیون برجسته در این مورد می‌نویسد: «همین بودجه مستقل و اتکاء به عقیده مردمست که سبب شده [روحانیون] در مواقع زیادی با انحراف دولتها معارضه کنند و آنها را از پای در آورند، ولی از طرف دیگر نقطه ضعف روحانیت شیعی نیز همین است. روحانیون شیعی اجبار و الزامی ندارند که از دولتها اطاعت کنند اما ناگزیرند سلیقه و عقیده عوام را رعایت کنند. حسن ظن آنها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیت شیعه هست از همین جا است.» همین نویسنده در مورد میزان بالای تحرک طبقاتی در داخل سازمان روحانیت می‌نویسد: «در میان طلاب، فقیر و غنی، دهاتی و شهری، بچه عمله و تاجرزاده و آقازاده هست، در قدیم از طبقات اشراف و شاهزادگان هم بودند، اما همه چیز ارزش خود را از دست می‌دهد و تنها امتیازات تحصیلی و معنوی است که احترام طلاب را نسبت به یک فرد مخصوص جلب می‌کند و ارزش او را در نظر آنها بالا می‌برد.»<sup>۳۳</sup> این دیدگاه در ایده‌های دینی ریشه دارد که تنها بر داشته‌های معنوی انسانها تأکید می‌کند و آن را معیار برتری و طبقه‌بندی می‌داند.

تحرک بالای درون طبقاتی روحانیون را می‌توان نمودی از نقش دین در تحرک طبقاتی دانست. زیرا در اسلام «ملاک به دست آوردن مشاغل و مناصب شایستگی شخص و معلومات و صفات و ملکات لازم برای تصدی آنهاست و هیچ عامل خانوادگی و ارثی در آن دخالت ندارد. از هر کس می‌پرسند خودت کیستی و چیستی؟ نمی‌پرسند پدرت کیست و از کدام قبیله، خانواده و طبقه هستی؟ همه کس می‌تواند با پشت کار و کوشش و به کار انداختن استعدادهای خداداد خود به هر کار که بخواهد و شایستگی آن را پیدا کند بپردازد.»<sup>۳۴</sup> در سازمان روحانیت بیش از آنکه اقتصاد در رأس باشد، دین در رأس بود. زیرا خود اقتصاد نیز دینی بود. خلاصه آنچه را که گفتیم می‌توان در نمودار

زیر نشان داد.



### نمودار ۳

نمودار فوق نشان می‌دهد صرفاً خواست روحانیون دلیل بر آمیزش دین و سیاست نبوده و ضعف مشروعیت ساختار دولت مدرن در ایران نیز مزید بر علت بوده است. زیرا سنت و عرف دو منبع عمده مشروعیت برای دولتها به شمار می‌روند. در مورد ایران روحانیون نقش مهمی در سمت‌گیری این دو منبع مشروعیت ایفا کرده‌اند.

### ۳.۳. نظام بین‌الملل و طبقات در ایران

به نظر می‌رسد نظام بین‌الملل در شکل‌گیری طبقات اجتماعی در ایران در یکصد سال اخیر نقش ثانویه داشته، ولی این نقش با گذشت زمان تقویت شده و ابعاد جدیدی به خود گرفته است. در سه مورد از نمودار (۱) مربوط به نقش دولت در تحرک طبقاتی، نظام بین‌الملل حضور دارد. ۱. در شکل‌دهی به هنجارهای جدید از بالا که در مدرنیته و شعارهای جهانشمول آن ریشه دارد. در ساختار دولت مدرن ایران این هنجارها نقش قابل توجهی داشته‌اند که منجر به تغییر در نحوه عملکرد دولت نسبت به طبقات اجتماعی شده است. به عنوان مثال، در دوران محمد رضا شاه

هنجارهای مزبور همان ارزشهای غربی مدرنیزاسیون بود و باعث می‌شد گرایش به سکولاریزم در میان برخی از افراد طبقات متوسط به تحرک طبقاتی آنها منجر شود.

۲. وقتی طبقات بالایی نظام سیاسی گذشته به دلیل ظهور نظام جدید دچار تحرک طبقاتی منفی می‌گشتند، در برخی موارد راهی غرب می‌شدند و گاهی نیز ثروت خود را به آنجا منتقل می‌کردند و منتظر سقوط نظام سیاسی جدید می‌شدند. این مهاجرت به آنها امکان می‌داد موقعیت اقتصادی خود را همچنان حفظ کنند و به عنوان یک نیروی مقاومت عمل کنند. در انقلاب ۱۳۵۷ ایران این خارج‌نشینان نقش قابل توجهی داشتند.

۳. سرانجام با گذشت زمان و نفوذ هر چه بیشتر مدرنیسم، گرایش به هنجارهای غربی در خود نظام داخلی هم افزایش یافته و باعث تضعیف موانع سنتی تحرک طبقاتی شده است. چنین گرایشی قبلاً منحصر به اقشار بالایی طبقات متوسط و طبقه حاکم بود. ولی طی چند دهه گذشته و مخصوصاً بعد از انقلاب، به واسطه جهانی شدن رسانه‌ها، چنین تمایلاتی حتی میان طبقات دیگر نیز خود را نشان می‌دهد. نفوذ بیشتر این ارزشهای غربی و مقبولیت آنها در میان طبقات مزبور میزان گرایش به تحرک طبقاتی را به شدت افزایش می‌دهد. مهاجرت جوانان به خارج و برخی آسیبهای اجتماعی دو نمود عمده این گرایش است. اگر چه در ادبیات اقتصاد سیاسی بین‌الملل تأکید می‌شود سیاستهای نهادهای مالی و پولی بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نقش بسزایی در افزایش فقر و تحرک منفی طبقاتی دارد، به نظر می‌رسد در ایران به دلیل وجود منابع نفتی، این امر چندان صادق نباشد. به عبارت دیگر، دولت به دلیل ماهیت خاص خود بیش از نظام بین‌الملل تأثیرگذار است.

### ۴.۳. ساختار خاص قدرت در ایران

منظور از ساختار خاص قدرت در ایران اولویت و برتری قدرت سیاسی بر اقتصادی است.



حداقل طی یکصد سال گذشته و مخصوصاً بعد از کشف نفت، کسب قدرت سیاسی همراه بوده است با کسب قدرت اقتصادی. معروف است وقتی رضا شاه به حکومت رسید فقط در حسن آباد تهران یک خانه داشت ولی وقتی ایران را ترک می کرد، به یکی از بزرگترین ثروتمندان و زمینداران ایران تبدیل شده بود. دلایل مختلفی برای این امر می توان ذکر کرد، ولی شاید دلیل اصلی این باشد که سیر تکوین جامعه ایرانی شاهد انقلاب اقتصادی نبوده و گذشته از این قدرت دولت مانع از شکل گیری طبقات مستقل بورژوازی شده است. دخالت مؤثر دولت در اقتصاد و نیز روابط اجتماعی نیز مزید بر علت بوده است. چنین دخالتی تنها به گسترده تر شدن پیکره دولت کمک می کرد؛ گسترشی که در نهایت دولت را به موجودی حجیم تبدیل می کرد و قدرت عکس العمل آن را به شدت کاهش می داد.

در طول تاریخ ایران دولت و نیز مقامات دولتی همیشه حضور فعالی در عرصه فعالیت های اقتصادی داشته اند. وجود کارگاه های سلطنتی یا دولتی، انحصار یا شبه انحصار دو فاکتو یا قطعی در تولید یا تجارت پاره ای اقلام و نیز شراکت با تجار و صاحبان صنعت و حرف از شقوق اصلی این نوع فعالیتها محسوب می شدند. وجود کارگاه های دولتی و سلطنتی در عصر ماقبل صنعتی یعنی قبل از جدا شدن صاحب سرمایه از کارگر، به معنای جذب بخشی از صنعتگران و پیشه وران به این کارگاهها و در نتیجه از میان بردن استقلال و آزادی عمل آنها و تبدیلشان به کارگر مزدبگیر بود. وجود این انحصارات، خصوصاً در شکل ناقص آن که تا حدی اجازه فعالیت در رشته انحصاری را به دیگران می داد، اما با اولویت برای بخش دولتی همراه بود، عملاً و حداقل در حوزه های خاص، استقلال و آزادی عمل را از تجار و پیشه وران سلب می کرد. شکل دیگری از سلب استقلال به ویژه از تجار، شراکت با آنها بود که لاجرم به جای آنکه ساخت دولت را به این گروه اجتماعی وابسته نماید، این گروه را به دولت وابسته می کرد.<sup>۲۵</sup>

به نظر نمی رسد در آینده نیز این ساختار دچار تغییرات اساسی شود. تعداد بسیار زیاد نامزدهای انتخابات مجلس و حتی شورای شهر در سالهای اخیر گویای آن است که هنوز قدرت سیاسی در ایران

بر قدرت اقتصادی غالب است. افراد فکر می‌کنند تنها از حوزه سیاست است که می‌توان اقداماتی اساسی انجام داد و به همین دلیل این حوزه در مقایسه با حوزه‌های دیگر متراکم شده است. انتقال درگیریها و اختلافات از درون جامعه به درون حاکمیت را می‌توان محصول این تراکم دانست. «جای شگفتی نیست در نزد بسیاری از بازیگران سیاسی ما کسب قدرت سیاسی همواره بر تقویت جامعه مدنی تقدم داشته است. در تاریخ معاصر ایران، روشنفکران سیاسی و سیاسیون روشنفکر، به جای اینکه به تقویت جامعه مدنی و نهادینه کردن فرهنگ مردم سالاری در جامعه بپردازند، کوشش خود را صرف کسب قدرت سیاسی کرده‌اند.»<sup>۲۷</sup> عدم استمرار و برشهای تاریخی فراوان به تداوم این ساختار کمک فراوانی کرده است.

### ۳.۵. ساختار خاص جامعه ایرانی

منظور از ساختار خاص جامعه ایرانی، عوامل فیزیکی و طبیعی مؤثر بر چگونگی شکل‌گیری شهرها و نیز شیوه معیشت مردم است. در برخی از تحلیلهای مارکسیستی گفته می‌شود خصایص و روحیه ایرانی ریشه در محیط زندگی دارد. حتی معماری شهرها نیز بازتابی از شیوه تفکر مردمان شهر در نظر گرفته می‌شود. کوچه‌های تنگ و باریک و پیچ در پیچ نشانگر نا امنی تاریخی است. علاوه بر این، مشکل آب در ایران مشکلی جدی بوده است. تقریباً در سراسر اروپا بر خلاف مشرق زمین ابرها وظیفه توزیع عادلانه را همواره بر عهده داشته‌اند و بدین سبب برای اروپاییان هرگز مسأله‌ای به نام آب مطرح نبوده است. شرقیان همواره با دو مسأله کمبود و طغیان آب مواجه بوده‌اند. به عقیده واضعین نظریه وجه تولید آسیایی، مباشران امر آبیاری، یعنی متصدیان منافع عمومی، نطفه اولیه دولتهای شرقی را تشکیل داده‌اند و از استحاله تدریجی آن مباشران و تبدیل آنان به طبقه حاکم بر جماعت، دولت پدیدار گشته و به صورت دستگاهی مافوق اجتماع و مسلط بر جامعه درآمده است. در شرق بنیان عناصر مهم اقتصادی جامعه از تأثیر تمام تشنجات قلمرو سیاسی دور و بر کنار می‌ماند.<sup>۲۷</sup>

البته این کم آبی نیز به بخش خاصی از ایران، یعنی ایران مرکزی محدود بود. در سایر مناطق ایران بی آبی تا این اندازه نبود و آبیاری زمین به شیوه دیگری صورت می گرفت. مشکل کم آبی باعث شده است تا دستیابی به آب و کنترل آن به نوعی ابزار اعمال قدرت تبدیل شود. ویژگی دیگر جامعه ایرانی وجود ایلات و عشایر است که سبک زندگی و تفکری خاص در میان آنها حاکم است. برخی از پژوهشگران بر این باورند فرهنگ سیاسی ایران فرهنگی عشیره‌ای است و از همین رو مانعی اساسی در برابر مبارزات حزبی و مدنی می باشد. بنابراین، بررسی تاریخ سیاسی ایران در واقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است. ظرفیت بالقوه و بالفعل عشایر ایران موجب می شده است نه تنها قدرت محلی در اختیار آنها باشد، بلکه در حکمرانی کل کشور هم سهم عمده‌ای داشته باشند. از طرف دیگر، پایه اصلی حکومت‌های مرکزی در ایران سپاه‌یانی بودند که از عشایر تشکیل می شدند. راه اصلی تضمین امنیت حکومت برای دولتهای ایرانی سرکوب یا تطمیع عشایر بود.<sup>۲۸</sup> ایلات و عشایر افزون بر تعامل با دولت با روحانیون و نیز قدرتهای خارجی (عامل نظام بین الملل) نیز ارتباط داشته‌اند. جمعیت قابل توجه ایلات و عشایر و ساکن نبودن آنها باعث می شد ابتدایی ترین شرایط تشکیل طبقه و حتی گروه اجتماعی در میان آنها ایجاد نشود. نتیجه چنین امری همانا تقویت ساختار خاص قدرت در ایران بود، یعنی غلبه قدرت سیاسی بر قدرت اقتصادی.

ایلات و عشایر به دلیل نبرد برای بقا واجد منافع طولانی مدت نیستند و به راحتی مواضع خود را عوض می کنند و با دولت، علما یا نیروهای خارجی ائتلاف می کنند. منافع زود گذر آنها را تابع شرایط و تحولات روز می کند. به طوری که بجز نبرد برای بقا، هیچ منفعت ثابتی نمی توان در میان آنها یافت. ایلات معمولاً مؤتلفین مناسبی برای قدرتهای خارجی به منظور تضعیف حکومت مرکزی بوده‌اند. چون عشایر توان دفاع محلی داشتند، قدرتهای خارجی می توانستند به آنها اتکای نظامی و امنیتی داشته باشند. بعضاً عشایر برای سرپیچی از فرمان حکومت مرکزی، بهترین راه را ائتلاف با قدرت خارجی می دانستند مانند ظل السلطان، شیخ خزعل و قوام الملک شیرازی که با انگلیسی ها ائتلاف نمودند.<sup>۲۹</sup> از

نظر تعامل با علما نیز قیایل به علما که مذهب را برایشان تفسیر می‌کنند وابسته‌اند. هنگامی که یک پیامبر یا قدیس در میان آنها پیدا شود و آنها را به اجرای دستورهای خداوند و رهایی از صفات زشت بخواند و وادارشان کند تمام نیروی خود را در راه حقیقت صرف کنند کاملاً با یکدیگر متحد می‌شوند و برتری و اقتدار دودمانی (سلطنتی) کسب می‌کنند.<sup>۳۰</sup> کوهستانی بودن اکثر مناطق سکونت عشایر در کنار عوامل دیگر و مخصوصاً سیاستهای خود دولت باعث شده است زندگی ایلاتی و عشایری با تغییراتی به حیات خود ادامه دهد. بازار از دیگر ویژگیهای خاص جامعه ایرانی است که همواره در اقتصاد ایران نقش مهمی ایفا کرده است. بازار صرفاً یک مکان اقتصادی نبود، بلکه فعالیتهای سیاسی و مخصوصاً صنفی و گروهی نیز در آن انجام می‌گرفت؛ فعالیتهایی که امکان تمایز میان طبقات را تضعیف می‌کرد. به گفته احمد اشرف، حضور طبقات نیرومند شهری در محور بازار و مسجد عامل اصلی تقابل تقدم و تجدد بوده است نه وجود انبوه روستاییان شهرنشین.<sup>۳۱</sup> برخلاف دیگر جوامع اسلامی، بازار در ایران رونق خود را از دست نداد. در توجیه این امر می‌توان گفت بازار به مثابه مکان مقاومت علیه دولت در ایران عمل کرده و مانع اجرای خواستههای دولت شده است.

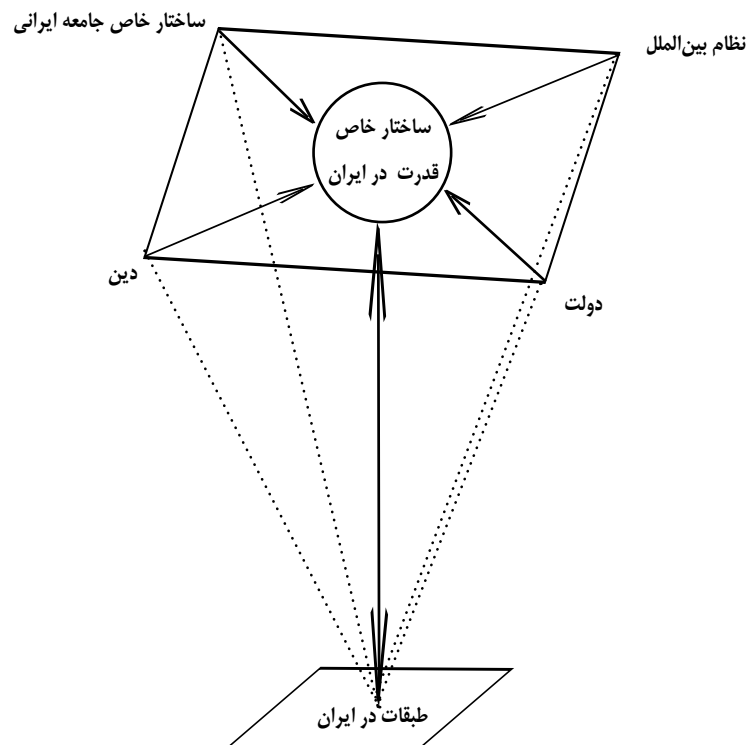
عواملی که برشمردیم باعث شده‌اند تحرک طبقاتی در ایران در حالت کلی افزایش یافته و مرزبندی طبقاتی چندان مشخص نباشد. نیاز دولت به حمایت عشایر باعث شده است ایلات و عشایر با استفاده از چنین فرصتی طبقه خود را عوض کنند. همین طور بازار نیز با کارکرد خود از یک طرف سازمان روحانیت را تقویت کرده و از طرف دیگر مانع مرزبندیهای اقتصادی و در نتیجه طبقاتی شده است. در کنار همه اینها کمبود آب در اکثر نقاط ایران شیوه تولید و به تبع آن مالکیت و صورت‌بندی اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است. این عوامل را که تحت عنوان ساختار خاص جامعه ایرانی بررسی کردیم باید در تعامل با دولت، دین و نظام بین‌الملل در نظر گرفت. ماحصل این تعامل چهارگانه تقویت ساختار خاص قدرت در ایران است که توجیه کننده رابطه قدرت و طبقات در ایران است؛ به این معنا که قدرت سیاسی در ایران، قدرت غالب در شکل‌دهی به طبقات است. شکل‌گیری طبقات

نیز به تقویت چنین ساختاری کمک می‌کند. زیرا طبقه متوسط و طبقه حاکم تا حد زیادی وابسته به دولت هستند و با تغییر دولت و نظام سیاسی وضعیت آنها نیز دچار دگرگونیهای شدید می‌شود. در این فرایند طبقه بورژوازی مستقل از دولت یا شکل نمی‌گیرد و یا خیلی ضعیف است.

### نتیجه‌گیری

#### ۶.۳. مدلی برای تحلیل طبقات در ایران

آنچه را در مورد عوامل مؤثر بر شکل‌گیری طبقات در ایران گفتیم، می‌توانیم در شکل زیر خلاصه کنیم. مطابق این تصویر برای تحلیل طبقات در ایران باید تعامل هر یک از رئوس چهار ضلعی را با رئوس دیگر مورد بررسی قرار دارد.



حاصل این کار شناسایی ساختار خاص قدرت و در نتیجه کشف رابطه میان قدرت و طبقات است. البته نباید تصور کرد در بررسی قدرت نوعی تقلیل‌گرایی صورت گرفته است؛ مفروض ما این است که قدرت در متن سیاست قرار دارد و لذا برای درک طبقات از منظر علم سیاست باید قدرت معطوف به طبقات را درک و تجزیه و تحلیل کرد. در قسمتهای قبلی شیوه تعامل دین با ساختار خاص جامعه ایرانی (نظام داخلی) را مورد بررسی قرار دادیم. همین تحلیل را می‌توان برای سایر موارد، دین-دولت، دین - نظام بین‌الملل، نظام بین‌الملل - ساختار خاص جامعه ایرانی، نظام بین‌الملل - دولت، و دولت - ساختار خاص جامعه ایرانی نیز انجام داد. می‌توان نشان داد در هر یک از موارد تعامل چگونه به افزایش تحرک طبقاتی منجر شده است. افزون بر این، این تعامل‌ها می‌توانند ساختار خاص قدرت در ایران و نحوه اعمال قدرت توسط دولت را نشان دهند.

یادداشتها:

1. Misagh Parsa, *States, Ideologies and Social Revolutions: A Comparative Analysis of Iran, Nicaragua and the Philippines*, Cambridge: Cambridge University Press, 2000, p. 13.
2. Harold R. Kerbo, *Social Stratification and Inequality: Class Conflict in Historical and Comparative Perspective*, Second Edition, New York: McGraw-Hill, 1991, p. 15.
3. Michael Edwards & Gita Sen, "NGO's, Social Change and the Transformation of Human Relationships: A 21st Century Civic Agenda." *Third World Quarterly*, vol. 21, No. 4, p. 606.
4. Barry Hinds, *Politics and Class Analysis*, Oxford & New York: Basil Blackwell, 1987, p. 38.
۵. آلن بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۶، ص ۳۶۸ به نقل از حسن ملک، جامعه‌شناسی قشرها و نابرابریهای اجتماعی (رشته علوم اجتماعی)، چاپ سوم، تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۷.
6. Harold R. Kerbo, op. cit., p. 13.
7. J. Timmons Roberts & Amy Hite, *From Modernization to Globalization: Perspectives on Development and Social Change*, Oxford: Blackwell, 2000, p. 4.
8. Derek Wynne, *Leisure, Lifestyle and the New Middle Class: A Case Study*, London & New York: Routledge, 1998, p. 12.
۹. جیمز بیل، «تحلیل طبقاتی و دیالکتیک‌های نوسازی در خاورمیانه»، در چشم‌اندازی نظری به تحلیل طبقاتی و توسعه، ترجمه و تالیف عماد افروغ، تهران: موسسه فرهنگ و دانش، ۱۳۷۹، ص ۲۱.
۱۰. احمد اشرف، «زمینه اجتماعی سنت‌گرایی و تجددخواهی»، *ایران‌نامه*، سال یازدهم، شماره ۲، بهار ۱۳۷۲، ص ۱۶۹.
۱۱. سید فرید العطاس، «شیوه تولید آسیایی، نظام جهانی سرمایه‌داری و ظهور دولت مدرن در ایران و ترکیه»، ترجمه حمید احمدی، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۳۶-۱۳۵، ص ۵۸.
12. Emanuel Adler and Michael Barnett, "Security Communities in Theoretical Perspective," in *Security Communities*, edited by Emanuel Adler and Michael Barnett, Cambridge: Cambridge University Press, 1998, p. 5.
۱۳. احمد اشرف و علی بنوعیزی، «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی»، ترجمه عماد افروغ، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲، صفحه ۱۰۶.
۱۴. همان، ص ۱۱۱.
15. Parsa, op. cit., p. 13.
۱۶. به نقل از *خطرات علی/امینی*، به کوشش یعقوب توکلی، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۷.
۱۷. محمد ارکون، «به چه معنای توان در جامعه اسلامی از تسامح سخن گفت؟» ترجمه محمد مهدی خلجی، *کیز*، سال پنجم، مهر و آبان ۷۴، شماره ۲۷، ص ۱۸.
۱۸. عبدالکریم سروش، «ذاتی و عرضی در دین»، *کیز*، سال هشتم، خرداد و تیر ۱۳۷۷، شماره ۴۲، ص ۵.

۱۹. علی اخترشهر، «گونه‌شناسی طبقات اجتماعی در قرآن»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال چهارم، شماره پانزدهم، پاییز ۱۳۸۰، ص ۲۲۷.
۲۰. همان، ص ۲۲۷.
۲۱. مرتضی مطهری، «مشکل اساسی در سازمان روحانیت»، در *بحثی درباره مرجعیت و روحانیت*، نوشته جمعی از دانشمندان، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱، ص ۱۸۱-۱۸۰.
۲۲. همان، ص ۱۸۲.
۲۳. همان، ص ۱۷۱.
۲۴. سید محمد بهشتی، «روحانیت در اسلام و در میان مسلمین»، در *بحثی درباره مرجعیت روحانیت*، همان، ص ۱۴۰.
۲۵. حمیرا مشیرزاده، «ساختار استبدادی حکومت پادشاهی و عدم رشد بورژوازی در ایران»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۶، بهار ۱۳۷۴، ص ۴۲-۴۱.
۲۶. محمدرضا تاجیک، *جامعه‌ی امن در گفتمان خاتمی*، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۴.
۲۷. محمدعلی خنجی، *رساله‌ای در بررسی تاریخ ماد و منشاء نظریه دیاکونوف همراه با چند مقاله و یادداشت دیگر*، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۸، ص ۱۹-۱۳.
۲۸. محمود سریع‌القلم، «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۳۶-۱۳۵، ص ۳۶.
۲۹. همان، ص ۳۸.
۳۰. العطاس، پیشین، ص ۶۵-۶۴.
۳۱. اشرف، پیشین، ص ۱۷۰.